

## نقد و تحلیل فقهی پرداخت دیه از بیت المال در قانون مجازات اسلامی

### چکیده:

مسئولیت پرداخت خسارت به اولیای دم، در پی قتل که به دیه می‌انجامد، از جمله مباحثی است که در کتاب‌های فقهی و قوانین موضوعه مورد توجه قرار گرفته و در موارد و شرایط خاصی، حاکم اسلامی یا به عبارت دیگر بیت المال، به عنوان مسئول پرداخت دیه‌ی مقتول معرفی شده است. نگارنده در این نوشتار به بررسی مبانی فقهی مسئولیت بیت المال در دیه پرداخته و ضمن تداقیق موضوع، بر این عقیده است که؛ اولاً مسئول دانستن بیت المال در برخی موارد از جمله ماده‌ی ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی که بیشتر قریب به اتفاق فقها بدان معتقدند، مخدوش و قابل نقد بوده است؛ ثانیاً با توجه به شرایط عرفی و اجتماعی متفاوتِ امروز نسبت به زمان صدور روایت‌های مربوط به مسئولان پرداخت دیه از جمله بیت المال، می‌توان راهکارهای جایگزینی را که مقتضیات زمان سازگار تر باشد، ارائه کرد

### کلید واژه:

دیه، قاتل، مقتول، عاقله، بیت المال، عمد، شبه عمد و خطای محض

## مقدمه

با توجه به تعریفی که در ماده‌ی ۲۹۴ ق.م.ا آمده است دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به منجیّ علیه یا به ولی یا اولیای دم او داده می‌شود. این تعریفی است که از روایات‌های معصومین علیهم السلام و کتاب‌های فقهی فقهای عظام اقتباس شده است. براساس تعالیم متعالی دین اسلام، یکی از حقوق مسلم بشر جان اوست، به طوری که هیچ فردی بدون دلیل مشروع اجازه‌ی تعدی به این حق انسانی را ندارد. چنانچه شخصی جان دیگری را به طرق مختلف بستاند، باید تاوان آن را به بازماندگان مقتول پردازد و به عبارت دیگر بازماندگان مقتول که همان ارث برای وی هستند و در مقوله‌ی مورد بحث از آنها به عنوان اولیای دم مقتول نام برده می‌شود به ازای از دست دادن یکی از بستگان خود حقی در مقابل قاتل پیدا می‌کنند که به اعتقاد ما هیچ کس جز خود آنها نمی‌توانند از اعمال این حق صرف نظر کنند.

از قواعد کلی که در شریعت اسلام به عنوان یک اصل محسوب می‌شود، روایت «لا یبطل دم امرء مسلم فی الاسلام» (کلینی، الکافی، ۲۹۵/۷) است که از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نقل شده است؛ بدین معنی که چنانچه هر مسلمانی با فعل یا حتی با ترک فعل دیگری به قتل برسد، در هر صورت خورش به هدر نمی‌رود و باید به اولیای دم وی خسارت «دیه» پرداخت شود. از پرسش‌های اساسی که این قاعده‌ی کلی در پی دارد آن است که در شرایط مختلف چه کسانی مسئولیت پرداخت خسارت مطروحه را بر عهده دارند؟ این نوشتار به نقد، بررسی و تحلیل فقهی موادی از قانون مجازات اسلامی می‌پردازد که به نوعی و در شرایطی خاص به پرداخت دیه‌ی مقتول از بیت المال حکم کرده است؛ با این هدف که در آخرین سال اجرای آزمایشی قانون مجازات اسلامی این مطالب مورد عنایت و توجه قانون‌گذار در اصلاح مواد قانونی مورد نظر قرار گیرد.

مطالب این نوشتار به تفکیک انواع سه‌گانه‌ی قتل و به ترتیب قتل عمد، شبه عمد و خطای محض و همچنین به قتل‌هایی که قاتل نا شناخته است، و در شرایطی بیت المال مسئولیتی در پرداخت دیه دارد، دسته‌بندی شده که به شرح زیر به آن پرداخته می‌شود:



ساقط می‌شود. صرف نظر از این که این حکم ممکن است مورد نقد قرار بگیرد، همه‌ی فقهای که در صورت فرار قاتلِ عامد دیه را ثابت می‌دانند منبع پرداخت آن را در مرحله نخست از اموال جانی و اگر جانی، مالی نداشت از خویشاوندان معرفی کرده اند و برخی نیز در صورت فقدان خویشاوندان امام و تعبیر دیگر حاکم اسلامی و بیت المال را مسئول پرداخت دیه می‌دانند.

شیخ طوسی در کتاب النهایه می‌نویسد: «هر گاه قاتل بگریزد و تا زمان مرگ به وی دسترسی نباشد، پس از مرگ دیه از مال او گرفته می‌شود و اگر مالی نداشته باشد به ترتیب الاقرب فالاقرب از بین خویشاوندانی که از دیه‌ی وی ارث می‌برند گرفته می‌شود.» (طوسی: النهایه، ۷۳۶)

محقق حلی در کتاب شرائع الاسلام آورده است: «هرگاه قاتل عامد هلاک شود، قصاص ساقط می‌شود؛ اما آیا دیه‌ی نیز ساقط می‌شود؟ یا خیر؟ شیخ طوسی در کتاب مبسوط به سقوط دیه حکم کرده است، البته شیخ در کتاب خلاف نسبت به سقوط دیه تردید کرده است. در روایت ابو بصیر آمده است: هرگاه قاتل بگریزد و تا زمان مرگ به وی دسترسی نباشد، پس از مرگ، دیه از مال او گرفته می‌شود و اگر مالی نداشته باشد از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود.» (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴/۱۰۰۵)

صاحب کتاب سرائر ضمن بیان فتوای مشهور در این مورد آن را غیر واضح معرفی می‌کند و در بیان استدلال خود می‌نویسد: «به خاطر آن که این فتوا بر خلاف اجماع و ظاهر کتاب و هم چنین بر خلاف اخبار متواتر و اصول مذهب ما قتل عمد موجب قصاص است، نه دیه؛ بنابراین هر گاه محلّ اجرای قصاص از بین برود، قصاص ساقط می‌شود نه آن که دیه جایگزین آن شود. بنابراین انتقال قصاص به مال قاتل میت یا اولیای وی حکم شرعی است که برای اثبات به دلیل شرعی نیاز دارد در حالی که هرگز چنین دلیلی یافت نشد، و این اخبار آحاد شاذی که شیخ ما در کتاب نهایه آورده‌اند از باب ذکر آنها بوده نه آن که بدان اعتقاد داشته باشد، زیرا که در کتاب خلاف از این فتوا برگشته و بر خلاف آن فتوا داده است و این نظر حق است.» (ابن ادریس، السرائر، ۳/۳۲۹)

نویسنده کتاب جواهر الکلام درباره‌ی سقوط دیه در فرض مذکور آورده است: «و انه الذی یقتضیه مذهبنا» (نجفی، ۴۲/۳۲۹) بنابراین ایشان سقوط دیه را مقتضای مذهب شیعه می‌داند.

یکی از استدلال‌های فائلین به ثبوت دبه، روایتی است که ابو بصیر آن را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، بدین بیان که: «قال: سألت ابا عبدالله (علیه السلام) عن رجل قتل رجلا متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه، قال: إن كان له مال أخذت الدية من ماله، والا فمن الاقرب فالاقرب، فان لم يكن له قرابة اذاه الامام، فانه لا يبطل دم امرء مسلم» (کلینی: کافی، ۷/۱۳۶۵) ابوبصیر می‌گوید از امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره‌ی مردی که به عمد مرد دیگری را می‌کشد سپس قاتل فرار می‌کند به طوری که به وی دست نیابند، پرسیدم که در پاسخ فرمودند: اگر جانی مالی دارد دبه از مالش گرفته می‌شود در غیر این صورت از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود. در غیر این صورت از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر خویشاوندی نداشت امام دبه را می‌پردازد، چرا که خون هیچ مسلمانی ضایع و باطل نمی‌شود

بنابراین و براساس مفاد روایت مذکور بیت المال هم مسئول پرداخت دبه در مرحله‌ی سوم شده و از نکته‌های قابل ملاحظه آن است که در روایت ثبوت دبه را پس از مرگ ندانسته و فقط عدم دستیابی را شرط ثبوت دبه دانسته است. همان طور که ملاحظه شد در کلام برخی از فقهای که به ثبوت دبه قائلند اشاره‌ای به مسئولیت بیت المال نشده است. امام خمینی (ره) نیز در یکی از مسائل تحریر الوسیله در این خصوص آورده‌اند (۲/۴۸۶): اگر قاتل عاقد فرار کند و به او دست نیابند تا آن که از دنیا برود، در روایتی که بدان عمل شده است که اگر جانی مالی دارد دبه از آن گرفته می‌شود در غیر این صورت از خویشاوندان به ترتیب الاقرب فالاقرب اخذ می‌شود. ایشان پس از نقل روایت معمول در اظهار نظر نهایی فرمودند: «و لا بأس به لکن يقتصر علی موردها» یعنی اشکالی در عمل به آن روایت نیست، اما (چون بر خلاف اصل و به عنوان یک حکم استثنایی محسوب می‌شود) در عمل به روایت فقط به مورد آن اکتفا می‌شود. بنابراین ایشان ضمن تأیید ثبوت دبه در فرض مورد نظر، در بیان این مساله به مسئولیت بیت المال اشاره‌ای ندارد، اما در قسمت دیگر آورده‌اند: «قد مر ان ديه العمد و شبه العمد في مال الجاني لكن لو هرب فلم يقدر عليه اخذت من ماله إن كان له مال والا فمن الاقرب اليه فالاقرب، فان لم تكن له قرابة اذاه الامام عليه السلام و لا يبطل دم امرئ مسلم» (همو،

همان، ۲/۵۴۲) در این عبارت در صورت فقدان خویشاوندان بیت المال و امام مسئول پرداخت دیه معرفی شد تا خون مسلمان ضایع و باطل نگردد. به نظر می‌رسد ماده ی ۳۱۳ ق.م.ا که مفاد آن در بردارنده نقل مذکور است، از این فتوای امام خمینی (ره) اقتباس شده باشد. در مقایسه‌ی بین مادتهای ۲۶۰ و ۳۱۳ ق.م.ا نکته‌هایی قابل ذکر است:

- به نظر می‌رسد که مراد از «دیه‌ی عمد» در ماده‌ی ۳۱۳ پس از مصالحه‌ی جانی و ولی دم باشد، چرا که در غیر این صورت در قتل عمد اساساً دیه ثابت نمی‌شود.

- در ماده‌ی ۲۶۰ دسترسی نداشتن به قاتل فراری تا هنگام مرگ و تبدیل قصاص به دیه پس از مرگ را ذکر کرده، اما در ماده‌ی ۳۱۳ هیچ یک از این دو قید را ندارند و همین مساله مؤید نکته‌ی مذکور در قسمت قبلی است.

- در ماده‌ی ۳۱۳ به دیه‌ی قتل شبه عمد نیز اشاره دارد که علی‌الظاهر با عبارت امام خمینی (ره) که درباره‌ی روایت معمول فرموده‌اند «و لابس به لکن یقتصر علی موردها» مغایرت دارد، چرا که آن روایت فقط فرار قاتل عامد را اشاره دارد، اما در این ماده به قتل شبه عمد نیز تسری یافته است.

به اعتقاد نگارنده، اگر چه حکم اولیه در قتل عمد، قصاص است، اما وقتی استیفای این حق به خاطر فرار جانی مقدور نباشد و در شریعت اسلام برای قصاص هم بدلی تعیین شده است براساس روایت‌های مذکور حکم عقل تبدیل حکم قصاص به دیه رجحان دارد و هم چنین می‌توان زمان ثبوت دیه را برای تادیه از منابع مختلف، متفاوت در نظر گرفت به این معنی که اگر زمان معتناهی از قتل عمد سپری شود و قاتل خود را به دادگاه و حاکم معرفی نکند و به وی دسترسی نباشد، در صورتی که اموالی دارد با درخواست اولیای دم اگر چه جانی هنوز نمرده باشد می‌تواند قابل استیفاء باشد و شرط فوت جانی را برای ثبوت دیه در صورتی می‌توان لازم دانست که جانی، مالی نداشته و خویشاوندان وی و یا بیت المال مسئول پرداخت دیه باشند.

ب) ماده‌ی ۲۳۶ ق.م.ا اگر:

شرط نخست: کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند؛

شرط دوم: دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار کند؛

شرط سوم: اولی از اقرار برگردد؛

شرط چهارم: قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه آمیز است؛

نتیجه‌ی نخست: قصاص یا دیه از هر دو ساقط است.

نتیجه‌ی دوم: دیه از بیت المال پرداخت می‌شود.

### بررسی دیدگاه فقها

مشهور فقهای شیعه این گونه اعتقاد دارند که اگر شرایط چهارگانه‌ی مذکور موجود باشد دو نتیجه‌ی مورد نظری که به آنها اشاره شده، حاصل خواهد شد. این حکم از جمله احکام استثنایی است و بر خلاف قواعدی است که در باب مجازات‌های قتل عمد بیان شده است. هم چنین فقها اذعان دارند که اگر تغییری در هر یک از شرایط چهارگانه‌ی مذکور ایجاد شود، نتایج مورد نظر حاصل نخواهد شد. قبل از تحلیل مبنای فقها در این حکم به نظر برخی از فقهای شیعه در این خصوص اشاره شده و سپس به نقد و بررسی مبنای فقهی آن پرداخته خواهد شد.

محقق حلی (ره) در شرائع الاسلام آورده است: «لو اقر بقتله عمدا، فافر آخر انه هو الذی قتله و رجع الاول درئ عنهما القصاص والدية، وودی المقتول من بیت المال، وهی قضیه الحسن علیه السلام.» (۴/۹۹۳)

اگر فردی به قتل عمدی شخصی اقرار کند به این که او مقتول را به قتل رسانده است و مقرّ اول از اقرارش برگردد؛ قصاص و دیه از هر دو مرتفع شده و دیه‌ی مقتول از بیت المال پرداخت می‌شود، و این موضوعی است که امام حسن (علیه السلام) این گونه قضاوت کرده است.

بسیاری از فقهای عظام شیعه با عباراتی تقریباً مشابه به این حکم فتوا داده اند. از جمله‌ی آنها ابن فهد حلی در کتاب المذهب البارع (۵/۲۰۰) و علامه حلی در کتاب ارشاد الاذهان (۲/۲۱۵) و فخر المحققین در ایضاح الفوائد (۴/۶۰۵) و سید علی طباطبایی در کتاب ریاض المسائل (۲/۵۱۵) و شیخ جوهری در کتاب جواهر الکلام (۴۲/۲۰۶) هستند. هم چنین امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله به آن فتوی داده

(۲/۴۷۲) و استدلال خویش را با عبارت «علی روایة عمل بها الاصحاب و لا باس به» آورده‌اند و در ادامه به این نکته اشاره دارند که «یقتصر علی موردها و المتقین من مورد فتوی الاصحاب» یعنی در عمل به این حکم فقط به مورد آن عمل می‌شود و آنچه که یقیناً شامل مورد حکم می‌شود، همانی است که اصحاب (فقه‌های امامیه) به آن فتوا داده‌اند. با توجه به آن که این فتوا بر خلاف اصل است برخی از فقهایی که بدان فتوا داده‌اند، به مانند امام خمینی (ره) براساس قاعده‌ی «الاعتصار فی ما خالف الاصول علی المتیقن» بدین مطلب تصریح کرده‌اند که باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد، و در موضوع مورد بحث قدر متیقن همانی است که مشهور فقهای شیعه به آن فتوا داده‌اند. صاحب کتاب جواهرالکلام در پایان بحث مربوط، عبارتی آورده‌اند که ذکر آن خالی از فایده به نظر نمی‌رسد. ایشان می‌نویسد: «لولا ظهور الاءتفاق علی النص المزبور اللشتمل علی کرامة الحسن (علیه السلام) أمکن حمل ما وقع من الحسن (علیه السلام) علی أنه قضیة فی واقعة» (نجفی: جواهرالکلام، ۴۲/۲۰۶) یعنی اگر نبود ظهور اتفاق نظر فقها بر نصی که مورد استناد قرار گرفته و در بردارنده‌ی کرامت امام حسن (علیه‌السلام) است، حمل کردن آنچه که از آن امام واقع گردید، بر این موضوع که به واقعه‌ای خاص اختصاص دارد، ممکن بود. به نظر می‌رسد که شهید ثانی از معدود فقهایی باشند که بر خلاف نظر مشهور فتوا داده‌اند: ایشان در کتاب مسالک‌الافهام پس از بیان فتوای مشهور آورده‌اند: «والاقوی تخیر الولی فی تصدیق ایهما شاء، والاستیفاء منه کما سبق» (مسالک، ۱۵/۱۷۵) یعنی نظر قوی‌تر آن است که در چنین فرضی ولی دم مقتول مخیر است که هر یک از دو مقرر را که بخواهد قصاص نماید و حق خویش را از آن یک نفر (به انتخاب خود) استیفا کند، همان‌طور که پیش از این گفته شد.

#### مبانی فقهی ماده‌ی مورد بحث

مستند تمام فقهای عظام شیعه که در این مسأله به درء قصاص و دیه از هر دو اقرار کننده و پرداخت دیه‌ی مقتول از بیت‌المال نظر داده‌اند، قضاوتی است که از امام حسن (علیه‌السلام) در زمان حیات پدر بزرگوارشان نقل شده است و این‌گونه آورده‌اند:



«علی بن ابراهیم عن آیه قال أخبرنی بعض اصحابنا رفعه إلى أبی عبد اللّٰه علیه السلام قال:.....» (کلینی: کافی، ۷/۲۸۹ و (ملوسی: تهذیب الاحکام، ۱۰/۱۷۳) و(حر عاملی: تفصیل وسائل الشیعه، ۲۹/۱۴۲)

خلاصه و مضمون روایت از این قرار است:

گروهی، مردی که در خرابه‌ای بوده و کاردی آغشته به خون در دست داشته و بر سر جنازه‌ی مردی که در خون غلطیده، ایستاده بود را نزد حضرت علی (علیه السلام) آورده‌اند و او را متهم به قتل نمودند. حضرت از ایشان ماجرا را پرسیدند، آن مرد به قتل اعتراف کرد و در پی آن حضرت دستور داده‌اند او را قصاص کنند. در حالی که او را برای اجرای حکم قصاص می‌بردند، شخصی شتابان پیش آمد و از آن گروه خواست که در قصاص عجله نکنند و او را نزد حضرت علی (علیه السلام) برگردانند؛ وقتی نزد آن حضرت رسیدند مرد دوم گفت: به خدا سوگند ایشان آن مرد را نکشته است، بلکه من او را به قتل رسانده‌ام. حضرت از اولی پرسید چه چیزی تو را واداشته است که به ضرر خود اقرار کنی؟ آن مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین در حالی که این گروه از مردم مرا مشاهده کردند که در دستم کاردی آغشته به خون بود و آن مرد هم در خون خود غلطیده و من هم بر سر جنازه‌ی مقتول ایستاده بودم ترسیدم که مرا بزنند، بنابراین اقرار کردم و این در حالی است که من گوسفندی را در آن خرابه کشته بودم و ادرارم گرفتم، سپس وقتی وارد خرابه شدم مقتول را یافتم و با تعجب بر سر جنازه‌اش ایستادم و این گروه وارد شدند و مرا دستگیر کردند.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: این دو را نزد حسن (علیه السلام) بردند و ماجرا را توصیف کردند و حضرت چنین فرمودند: «قولوا لامیرالمؤمنین علیه السلام: إن کان هذا، ذبح هذا فقد أحیا هذا، و قد قال الله تعالی: (وُ مِنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (مانده/۳۲) فخلی عنهما وأخرج دية المذبوح من بیت المال» یعنی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگویید: اگر این مرد آن را کشته است از کشته شدن این مرد جلوگیری کرده است و خداوند بلند مرتبه نیز فرمودند: هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده کرده است. در پی این قضاوت، حضرت علی (علیه السلام) هر دو را آزاد کردند و دیه‌ی مقتول را از بیت‌المال پرداختند.

در بررسی نقل مذکور از امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ذکر نکته‌هایی مقدماتی ضروری به نظر می‌رسد:

### نکته‌ی نخست: حق الناس بودن قصاص

در شریعت اسلام قصاص به عنوان حقی برای مجنی علیه و یا اولیای دم مقتول تشریح شده است، بنابراین در تقسیم بندی کلی حقوق به حق الله و حق الناس از نوع دوم آن محسوب می‌شود. فقهای عظام شیعه نیز در برخی کتاب‌های فقهی به ویژه در باب شهادت به حق الناس بودن قصاص تصریح کرده‌اند. (علامه حلی: قواعد الاحکام، ۲/۴۹۹)

شهید ثانی در بحث احکام قصاص ضمن بیان این نکته که در قتل عمد فقط قصاص ثابت و واجب می‌گردد، نه یکی از دو امر قصاص و دیه، می‌فرماید: «نعم لو اصطلاحاً علی الدیة جاز لأن القصاص حق فیجوز علی إسقاطه بمال و یجوز الزیادة عنها آی عن الدیة و النقیصة مع التراضی لأن الصلح إلیهما فلا یتقدّر إلا برضاهما». (الروضه البهیة، ۱۰/۹۰)

یعنی البته اگر جانی و اولیای دم بر دیه مصالحه کنند جایز است، زیرا که قصاص حق است (نه تکلیف) بنابراین صلح بر اسقاط این حق در مقابل دریافت مالی صحیح است و حتی جایز است به مبلغی بیش از دیه و یا کمتر از آن با رضایت طرفین مصالحه صورت گیرد، چرا که صلح به طرفین (جانی و اولیای دم) باز می‌گردد و جز با رضایت طرفین مقدر و محقق نمی‌شود.

### نکته‌ی دوم: اهمیت رعایت حق الناس در شریعت اسلام

یکی از مسائلی که در آموزه‌های دینی بر آن تأکید قابل ملاحظه‌ای رفته، رعایت حقوق الناس است تا جایی که در کلام بزرگان دین حقوق الناس بر حقوق الله مقدم داشته شد، همان گونه که امام علی (ع) می‌فرماید: «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدّمه لحقوقه، فمن قام بحقوق عباده الله كان ذلك مؤدیا إلى القيام بحقوق الله.» (محمدی ری شهری: میزان

یعنی خداوند پاک و منزّه حقوق بندگان را بر حقوق خود مقدم داشته است، پس هر کس به رعایت و ادای حقوق بندگان خدا بپا خیزد چنین فردی به ادای حقوق خداوند بر خواهد خواست. اهمیت رعایت حق الناس در شریعت اسلام تا آن اندازه است که در متون دینی و روایی شیعه، تعبیراتی نزدیک به این مضمون آمده است که کسانی که در جهاد و مبارزه‌ی در راه خدا کشته می‌شوند همه‌ی گناهانشان بخشیده می‌شود جز حق الناس که اگر حق آنان ادا نشود، بخشش از آن حق به رضایت ذی حق بستگی دارد. (حر عاملی: وسائل الشیعه، ۱۳/۸۳)

### نکته‌ی سوم: قصاص به عنوان حکم اولیه قتل عمد

براساس نظر فقهای شیعه در قتل عمد فقط قصاص برای اولیای دم مقتول ثابت است، نه احوال‌امرین (قصاص و دیه)؛ بنابراین تبدیل حکم قصاص به دیه در مرحله‌ی نخست به رضایت جمیع اولیای دم مقتول و حتی با توجه به نظر مشهور فقها در مرحله‌ی بعد به موافقت جانی بستگی دارد؛ همان طور که امام خمینی (ره) آورده‌اند. (تحریرالوسیله، ۲/۴۸۱) «ولو بذل الجانی نفسه لیس للولی غیرها» یعنی وقتی در قتل عمد جانی خود را برای اجرای قصاص در اختیار ولی دم قرار دهد، ولی دم جز گرفتن جانش حق دیگری را برای مجازات جانی نخواهد داشت و در ادامه می‌فرماید: «و لو عفا الولی بشرط الدیة فللجانی القبول و عدمه و لا تثبت الدیة إلا برضاه» یعنی اگر ولی دم مقتول به شرط پرداخت دیه از سوی جانی او را عفو نماید، جانی هم می‌تواند پرداخت دیه را بپذیرد و هم می‌تواند از پذیرش آن سرباز زند بنابراین دیه جز با رضایت جانی ثابت نمی‌شود. بنابراین اگر هر یک از طرفین به دیه راضی نشوند حاکم نمی‌تواند طرفین، به ویژه اولیای دم مقتول را به دریافت دیه الزام نماید، حتی اگر اکثریت اولیای دم به دریافت دیه راضی شوند و یک نفر از اولیای دم متقاضی اجرای قصاص باشد، حکم قصاص اجرا خواهد شد.

### نکته‌ی چهارم: منوط بودن استیفاء حقوق الناس به مطالبه‌ی آنها

فقها عظام شیعه بر این عقیده‌اند که استیفاءی حق الناس جز با مطالبه‌ی ذی حق ممکن نیست، بنابراین اگر فردی، دیگری را عمداً به قتل برساند و اولیای دم مقتول قصاص قاتل را مطالبه نکنند، حاکم نمی‌تواند به صدور حکم قصاص و اجرای آن اقدام نماید. ابن‌ادریس حلی در این رابطه می‌نویسد: «اما حقوق الآدمیین المختص بهم فلا یطالب بها الإمام إلا بعد مطالبتهم اياه باستیفاءها» (السرائر، ۳/۴۹۵) یعنی حقوقی که به انسان‌ها اختصاص دارد، اما آن حقوق را مطالبه نمی‌کنند مگر آن که افراد ذی حق استیفاءی آن حقوق را مطالبه نمایند.

نویسنده‌ی کتاب «المهذب البارح» یکی از وجوه شباهت حقوق الناس را «توقفه علی مطالبته، فلا یرفعه الحاکم قبلها و إن علمه» (ابن فهد، ۵/۶۷) بیان کرده‌اند. بدین معنی که از وجوه شباهت همه حقوق الناس آن است که استیفاءی آن به مطالبه‌اش متوقف است؛ بنابراین قبل از مطالبه، حاکم آن را بررسی نمی‌کند، اگر چه بدان علم داشته باشد.

شهید اول می‌فرماید: «یقیم الحاکم الحد بعلمه و کذا حقوق الناس إلا أنه بعد مطالبتهم حدًا کان أو تعزیراً» (لمعه، ۲۳۷) یعنی حاکم می‌تواند براساس علم خود نسبت به اقامه حد اقدام کند و در حقوق الناس نیز موضوع از همین قرار است با این تفاوت که در حقوق الناس مطالبه آنان (افراد ذی حق) نیاز است، خواه اقامه‌ی حد باشد یا تعزیر.

نویسنده‌ی کتاب الجامع العباسی دوازده امر را در اجرای حدود واجب و لازم می‌دانند که اولین آن را اقامه‌ی حدود بر حق الله و حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق برشمرده‌اند. (عاملی، ۴۲۶)

نویسنده کتاب تبصرة الفقهاء در فصل دوم از محبت قصاص که به شرط قصاص پرداخته‌اند، یکی از شرایط اجرای قصاص را «أن یطالبه ولیُّ إن کان بالغاً أو یصبر حتی یبلغ، فلا قصاص - اذاً - دون مطالبه من اهلها...» (صادق تهرانی، ۲/۳۷۲) ذکر کرده‌اند، بدین معنی که از شرایط قصاص آن است که اگر ولی دم بالغ است، باید آن را مطالبه کرده

باشد و اگر بالغ نیست باید تا رسیدن به سن بلوغ صبر کنند، بنابراین بدون مطالبه کسانی که اهلیت مطالبه را دارند (اولیای دم)، قصاصی اجرا نخواهد شد.

### نکته‌ی پنجم: عفو و گذشت از قصاص همانند حدود

در متون روایی در خصوص عفو و بخشش از حدود الهی تعبیری آمده است که می‌فرماید: «لا یعنی عن الحدود التي لله دون الامام فاما ما كان من حق الناس في حد فلا بأس أن يعفى عنه دون الامام» (صدوق: من لايحضره الفقيه، ۴/۷۲؛ طوسی: الاستبصار، ۴/۲۳۲) یعنی کسی غیر از امام نمی‌تواند از حدود الهی گذشت نماید، اما آن حدی که حق الناس باشد اشکالی در آن نیست که غیر از امام از آن درگذرد. در این تعبیر، امام اجازه گذشت و بخشش از حق الله را دارد و درباره‌ی حق الناس گذشت با هر فردی است که ذی حق باشد، بنابراین موضوع قصاص نیز چون حق الناس تلقی می‌شود آن کسی که به عفو و گذشت جانی اختیار دارد مجنی علیه و یا اولیای دم اوست و به نظر می‌رسد که مراد از عبارت «دون الامام» در روایت مذکور این باشد که امام حق گذشت کردن از حق الناس را ندارد.

با توجه به نکته‌های مطرح شده موارد زیر در زمینه‌ی نقد روایت و فتوای مشهور فقهای شیعه قابل ذکر به نظر می‌رسد:

۱- روایت نقل شده روایتی مرفوع است و همین نکته باعث می‌شود که روایت از نظر سند از جمله روایات ضعیف محسوب شود، اگر چه مدافعین این فتوا قائلند که ضعف سندی روایت به واسطه‌ی عمل اصحاب براساس مفاد آن جبران شده است، اما نگارنده اعتقاد دارد که این روایات بنا به دلایلی که خواهد آمد از نظر متن نیز مخدوش به نظر می‌رسد.

۲- در صدر روایت آمده است که وقتی مردم فرد متهم را نزد حضرت علی (علیه‌السلام) آوردند، آن حضرت به بررسی موضوع پرداخته و نه تنها در همان مجلس حکم قصاص را داده، بلکه فرمان اجرای آن را نیز صادر کرده است. حال باید پرسید چگونه است که امام بزرگوار بدون مطالبه اولیای دم مقتول و صرفاً به واسطه‌ی مطالبه‌ی افرادی که ظاهراً از اولیای دم نبودند به بررسی موضوع و فراتر از آن به صدور حکم

مبادرت ورزیده و حتی به اجرای آن فرمان داده‌اند، در حالی که به تصریح قرآن کریم که در آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی اسراء آمده است در قتل برای ولی دم مقتول سلطه‌ای بر جان قاتل قرار داده شده است، آن جا که می‌فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰناً» مگر فقها بر اساس مبانی مورد اعتقاد و استناد خود قائل نیستند که استیفای حقوق الناس جز با مطالبه‌ی افراد ذی حق ممکن نمی‌باشد؟ پس نقش اولیای دم در اینجا چه می‌شود؟ آیا آیه‌ی ۱۷۸ از سوره‌ی بقره حکایت از محبوبیت و مطلوبیت بیشتر عفو و گذشت از قصاص نیست؟ آنجا که می‌فرماید: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ» و مگر در سخنان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به ویژه حضرت علی (علیه‌السلام) در مواضع مختلف بر عفو و بخشش تأکید نشده است؟ پس چه طور ممکن است امامی که خود توصیه به عفو و بخشش دارد، آن قدر در اجرای حکمی بدون مطالبه‌ی افراد ذی حق تعجیل نماید که هیچ فرصتی در راستای مطالبه‌ی عفو و بخشش توسط جانی از اولیای دم برای وی قائل نشود؟ در هر حال صدور چنین حکمی با این شتاب غیرضرور و دستور اجرای آن از سوی امام علیه‌السلام بدون مطالبه و مداخله‌ی اولیای دم مقتول بسیار بعید به نظر می‌رسد.

۳- همان طور که در نکات مذکور اشاره شد، قصاص حق الناس است و در متون دینی از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بر رعایت حقوق الناس تأکید گسترده‌ای شده است. این تأکیدات آن قدر گسترده و حائز اهمیت است که خداوندگار هستی که همه‌ی موجودات موجودیت خود را از او گرفته‌اند و هر آنچه که دارند از اوست و بر همه‌ی موجودات به ویژه انسان‌ها ولایت مطلقه و بلامنازع دارد، وقتی پای حقوق الناس بر یکدیگر به میان می‌آید آن را بر حقوق خود مقدم می‌دارد؛ پس چطور ممکن است امام حسن (علیه‌السلام) حق اولیای دم را که همان قصاص است در نظر نگرفته باشد بنابراین همین که در این روایت اثری از اولیای دم یافت نمی‌شود، ناقص و قابل خدشه به نظر می‌رسد. علامه حلی هم در کتاب مختلف‌الشیعه یکی از استدلال‌های کسانی که به منتفی شدن قصاص قائل نیستند آورده‌اند: «لاقتضاء ذلك إسقاط حق المسلم، لجواز التواطؤ من المقرين علی قتله و إسقاط

القصاص و الدية» (نجفی: جواهر الکلام، ۴۲/۲۰۷) یعنی علت منتفی نبودن قصاص در چنین فرضی آن است که این دیدگاه اقتضای اسقاط حق مسلمان را دارد، به خاطر آن که ممکن است بین دو مقر توطئه و تبانی صورت گیرد تا قصاص و دیه را ساقط کنند. به نظر می‌رسد عبارت پایانی ماده‌ی ۲۳۶ ق.م.ا که قانون‌گذار در بیان شرط اجرای این حکم آورده است: «قاضی احتمال عقلانی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است.» جهت منتفی جلوه دادن همین نکته‌ای باشد که مخالفان آن را بیان کرده‌اند.

۴- در قسمت پایانی روایت، استدلال امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) نقل شده است که آن حضرت علت منتفی دانستن اجرای قصاص در خصوص قاتل موردنظر را، آیه‌ی شریفه‌ی ۳۲ از سوره‌ی مائده که می‌فرماید: «و من أحياء فكأنما أحياء الناس جميعاً» دانسته‌اند، اگر این نقل صحیح باشد، چگونه می‌توان بین این آیه‌ای که مورد استناد قرار گرفته است با آیه‌ی شریفه‌ی ۱۷۹ سوره‌ی بقره که در قسمتی از آن آمده است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» جمع کرد؟ به علاوه، اگر این آیه‌ی شریفه، همان طوری که در روایت بدان تصریح شده است، علت قطعی صدور حکم انتفاء قصاص باشد، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این حکم منصوص العله می‌باشد، پس چرا فقها آن را به موارد دیگری مثل آن جایی که اولی به قتل عمدی اقرار کند و دومی به قتل غیر عمدی اعتراف کند و اولی از اقرارش برگردد و موارد مشابه دیگر تسری نمی‌دهند؟ مگر در این موارد آیه‌ی شریفه‌ی «و من أحياء فكأنما أحياء الناس جميعاً» مصداق پیدا نمی‌کند؟

۵- با توجه به موارد مذکور و از آن جا که در نقل این روایت هیچ اثری از اولیای دم پیدا نیست، آیا این احتمال عاقلانه‌تر و عادلانه‌تر نیست که بگوییم امام حسن (علیه‌السلام) به طریقی رضایت اولیای دم را به دریافت دیه جلب کرده باشد و پس از آن، از ولایت حاکم وقت بر بیت‌المال و تفویض اختیار به ایشان استفاده کرده و چنین حکمی را صادر کرده باشد؟

۶- دیدگاه شهید ثانی مبنی بر مخیر بودن ولی دم در قصاص یکی از دو اقرار کننده هم پذیرفته نیست، چرا که اگر حاکم به نادرستی اقرار نخست و صحت اقرار دوم علم پیدا کرد، دلیلی وجود ندارد که به ولی دم اختیار قصاص مقرّ نخست را داد.

در نتیجه به اعتقاد نگارنده با توجه به این که:  
الف) سند و متن روایت دارای ضعف است؛  
ب) قصاص حق الناس است و تبدیل آن به دیه به توافق طرفین یعنی جانی و اولیای دم ممکن است که این چنین توافقی مشهود نیست؛  
ج) استیفای حقوق الناس جز با مطالبه‌ی آنان میسر نیست؛  
د) عفو و بخشش از قصاص مانند سایر حدود تنها از جانب اولیای دم ممکن است؛  
بنابراین فتوای مشهور فقهای عظام شیعه و ماده‌ی ۲۳۶ ق.م.ا با اصول مسلم شریعت اسلام و آموزه‌های آن سازگار نیست و مقرّ دوم که علی الظاهر بر اقرارش پایدار است باید قصاص شود. نهایت چیزی که می‌توان بر آن حکم کرد آن است که در چنین مواردی جهت تجلیل و تمجید از عمل مقرّ دوم، بهتر است حاکم تلاش کند تا به طریقی رضایت اولیای دم مقتول را جلب نماید.

## ۲. عمد غیر عدوانی

مراد از قتل عمد غیر عدوانی در این مقاله قتلی است که قاتل با قصد کشتن دیگری و البته با مجوز قانونی مرتکب آن شود.  
در ماده ۳۳۲ ق.م.ا آمده است: هر گاه ثابت شود که مأمور نظامی یا انتظامی در اجرای دستور آمر قانونی تیراندازی کرده و هیچ گونه تخلف از مقررات نکرده است، ضامن دیه مقتول نخواهد بود و جز مواردی که مقتول و یا مصدوم مهدور الدم نبوده دیه به عهده‌ی بیت المال خواهد بود.  
به نظر می‌رسد که این ماده‌ی قانونی در راستای ماده‌ی ۵۶ ق.م.ا بوده که براساس آن اعمالی که برای آنها مجازات مقرر شده است در موارد زیر جرم محسوب نمی‌شود:  
۱. در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی بوده و خلاف شرع هم نباشد....  
فقها قتل عمدی را موجب قصاص می‌دانند که ظلاماً و عدواناً باشد. شهید اول در کتاب اللمعة الدمشقیة موجب قصاص را إزهاق و بیرون راندن نفسی می‌داند که عمداً و عدواناً باشد. (۲۴۸) با توجه به تعریف عمد که تحقیق آن به قصد مرتکب قتل بستگی دارد، در ماده‌ی مذکور ظاهراً مراد آن قتلی است که آمر فرمان کشتن را داده و مأمور با



قصد کشتن وی را از پای درمی‌آورد، بنابراین عمد تحقق می‌یابد، اما این قتل عمد عدوانی محسوب نمی‌شود. این که قید عدواناً که در کلام فقها در مبحث موجب قصاص آمده است چه قتل‌هایی را خارج می‌کند اختلاف نظر وجود دارد. در پاورقی کتاب شرایع الاسلام قید عدواناً «مقابل ما أجاز الشارع إزهاقه» (شرایع الاسلام، ۴/۹۷۱) یعنی در مقابل آن ازهاق و قتلی که شارع آن را اجازه داده است، معرفی کرده‌اند. در همان کتاب به نقل از کتاب مسالک آمده است: «وفی المسالک أنه إخراج لما يجوز فيه القتل بالنسبة لشخص دون آخر» (همو، همان جا) یعنی شهید ثانی در کتاب مسالک الأفهام معتقد است که قید عدواناً برای خارج ساختن آن قتلی است که به نسبت شخصی جایز و نسبت به شخص دیگر غیرمجاز است. مسلم است که چون نیراندازی مأمور با رعایت مقررات قانونی بوده قطعاً حکم قصاص منتفی خواهد بود؛ و به نظر می‌رسد چون قاتل کاری که برخلاف ضوابط قانونی باشد انجام نداده مسئولیتی در پرداخت دیه نداشته و براساس قاعده‌ی «لا یبطل دم امرء مسلم» دیه‌ی مقتول باید از بیت المال پرداخت شود.

قسمت پایانی ماده‌ی مذکور از قانون مجازات اسلامی عبارتی آمده است که موجب ابهام شده و به نظر می‌رسد که اساساً اشتباه باشد، و آن عبارت: «جز مورادی که مقتول و یا مصدوم مهدور الدم نبوده دیه به عهده‌ی بیت المال خواهد بود.» می‌باشد. چرا که در قتل قانونی یا عمدی غیرعدوانی گاهی مقتول مهدور الدم است و گاه غیر مهدور الدم؛ بنابراین مراد قانون‌گذار آن بوده که فقط در موردی که مقتول مهدور الدم نباشد دیه ثابت بوده و بایستی از بیت المال پرداخت شود. بر این اساس یا باید به جای واژه «جز» جایگزینی مثل «در» به کار برد و یا آن که واژه‌ی «نبود» به «بوده» اصلاح گردد.

### ۳. قتل شبه عمد

قتل شبه عمد به قتلی گفته می‌شود که جانی نسبت به فعلی که غالباً کشنده نیست قصد دارد، اما نسبت به قتل و کشتن قصد ندارد. (امام خمینی: تحریر الوسیله، ۲/۴۹۹)

در قانون مجازات اسلامی فقط ماده‌ی ۳۱۳ به مسؤؤل بودن بیت المال در این نوع قتل و در شرایط خاص اشاره دارد که در واقع ماده‌ی مذکور مخصص ماده‌ی ۳۰۴ که در قتل عمد و شبه عمد خود قاتل را مسؤؤل پرداخت دیه می‌داند است. در مواد این قانون

درباره‌ی شبه عمدی که قاتل قدرت و توانایی پرداخت دیه را ندارد اشاره‌ای نشده و چه بسا به اعتقاد قانون‌گذار ناتوانی قاتل قتل شبه عمد را در پرداخت دیه موجب سلب مسؤلیت و انتقال آن به خویشاوندان و یا بیت‌المال نمی‌داند.

امام خمینی(ره) در بحث مقادیر دیات ضمن برشمردن مقدار دیه در قتل شبه عمد مسؤول پرداخت آن را جانی معرفی می‌کند و در ادامه آورده‌اند که اگر جانی مالی در اختیار نداشته باشد مانند سایر دیون به او مهلت داده می‌شود تا بتوانند گردد، اگر قدرتی بر توانگر شدن در وی نباشد، «فقی کونها علی بیت المال احتمال» (همو، همان، ۲/۵۰۱) یعنی احتمال دارد بتوانیم قاتل شویم که پرداخت دیه بر عهده‌ی بیت المال است.

#### ۴. قتل خطایی و قتل عمد در حکم خطا

قتل خطایی یا همان خطای محض به قتلی گفته می‌شود که قاتل نسبت به فعل و کشتن قصد و تعمد نداشته باشد. امام خمینی(ره) در تعریف قتل خطای محض آورده‌اند: به قتلی خطای محض گویند که مرتکب آن نه قصد فعل را داشته و نه قصد قتل را؛ مانند آن که فردی تیری را به سوی شکاری رها می‌کند، اما آن تیر به انسانی اصابت می‌کند و او را از پای درمی‌آورد. (همو، همان، ۲/۴۹۹)

قتل در حکم خطا به قتل کودک و دیوانه گفته می‌شود؛ بدین معنی که اگر کودک یا دیوانه‌ای مرتکب قتلی شود، خواه عمد باشد یا نباشد قتل وی خطا محسوب می‌شود؛ چرا که در متون فقهی و کلام فقها تعبیری بدین مضمون آمده است که: «المجنون و الصبی عمدهما خطأ» (محقق حلی: شرایع، ۴/۹۹۰؛ علامه حلی: تبصره، ۲۵۸) یعنی قتل عمد دیوانه و کودک خطا محسوب می‌شود. در روایتی نیز از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «عمدهما خطأ تحمله العاقلة و قد رفع عنهما القلم» (حر عاملی: وسائل الشیعه، ۱۹/۶۶) یعنی قتل عمد مجنون و کودک خطا محسوب می‌شود و عاقله باید دیه‌ی او را پردازند، چرا که از آن دو تکلیف برداشته شده است.

چنانچه قتلی واقع شود که دارای یکی از دو وصف مذکور، یعنی خطا یا در حکم خطا باشد:

۱- دیه ثابت است؛

۲- با شرایط مذکور در ماده‌ی ۳۰۵ ق.م.ا عاقله مسؤول پرداخت دیه‌ی چنین قتلی است؛

۳- براساس ماده‌ی ۳۱۲ ق.م.ا و فتوای مشهور فقهای شیعه، هر گاه جانی دارای عاقله نباشد یا عاقله‌ی او نتواند دیه را در مدت سه سال بپردازد، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود.

صرف نظر از آن که در شرایط اجتماعی و عرفی فعلی در جامعه ما مسؤولیت عاقله در پرداخت دیه قابل نقد و جای تأمل دارد<sup>۱</sup>، به نظر می‌رسد مبنای فقهای عظام به پرداخت دیه از بیت المال همان قاعده‌ی کلی «لایبطل دم امرء مسلم» باشد. تفاوتی که بین نظر مشهور فقها با ماده‌ی ۳۱۲ وجود دارد آن است که در کلام فقها پس از منتفی بودن عاقله دیه از مال جانی گرفته می‌شود و در صورتی که جانی مالی نداشته باشد دیه از بیت المال پرداخت می‌شود، اما براساس ماده‌ی مذکور در صورت عدم توانایی عاقله دیگر از مال جانی چیزی پرداخت نمی‌شود، بلکه مستقیماً به سراغ بیت‌المال می‌روند.

شیخ مفید (ره) در این باره آورده است: «هر کس مرتکب قتل خطایی شود و برای وی عاقله‌ای نباشد تا از جانب او دیه را بپردازد، جانی باید دیه را از مال خود بپردازد و اگر جانی مالی ندارد چاره‌ای نیست جز آن که حاکم از بیت المال دیه را پرداخت نماید.» (المقننه، ۷۴۳) البته شیخ مفید در جای دیگر درباره‌ی قتلی که در حکم خطا باشد و دیوانه‌ای مرتکب آن شود، به لزوم پرداخت دیه از مال جانی در صورت فقدان عاقله اشاره‌ای ندارد. (همو، همان، ۷۴۸)

شیخ طوسی نیز درباره‌ی قتل مجنون و پرداخت دیه‌ی آن می‌نویسد: هر گاه دیوانه‌ای، دیگری را به قتل برساند، حکم قتل عمد و خطای او یکسان می‌باشد؛ در این صورت پرداخت دیه بر عهده‌ی عاقله‌ی مجنون است، لذا اگر برای مجنون عاقله‌ای نباشد دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. (النهایه، ۷۶۰) در این بیان شیخ که به قتل در حکم خطا اختصاص دارد پس از فقدان عاقله اشاره‌ای به دریافت دیه از مال مجنون ندارد.

۱- به منظور کسب اطلاعات بیشتر به مقاله‌ی نگارنده با عنوان «نگاهی به مسؤولیت عاقله در پرداخت دیه» چاپ شده در فصلنامه فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی) به صاحب امتیازی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شماره ۴۵ پاییز ۱۳۸۴ صفحه ۱۷۵ مراجعه شود.

امام خمینی(ره) به طور کلی در هر موردی که عاقله مسؤولیت پرداخت دیه را دارد معتقدند که اگر عاقله‌ای غیر از امام برای جانی نباشد یا عاقله از پرداخت دیه ناتوان باشد، دیه از امام (علیه السلام) دریافت می‌شود نه از قاتل. امام خمینی(ره) در ادامه می‌افزاید: گفته شده که در صورت ناتوانی یا فقدان عاقله دیه از قاتل دریافت می‌شود و اگر برای قاتل مالی نبود از امام (علیه‌السلام) دریافت می‌شود. ایشان از بین این دو دیدگاه نظر نخست را اظهر معرفی کرده‌اند.

در زمینه‌ی نقد و تحلیل مبحث این بخش چند نکته قابل ذکر است:

۱- یکی از انتقادهای جدی که به ماده‌ی مذکور و فتوای فقهای عظام وارد است آن است که چه طور ممکن است و با چه منطقی سازگار است که فردی مرتکب قتل شود ولو آن که خطای محض باشد، اما خود وی هیچ گونه مسؤولیتی در پرداخت خسارات مربوط به همان دیه نداشته باشد؟ چرا که تعبیر برخی از فقها آن است که حتی اگر جانی در جنایت خطای محض متمول هم باشد در پرداخت دیه‌ی قتل که خود مرتکب آن شده است به طور کلی یا جزئی، مسؤولیتی ندارد.

۲- با فرض آن که بپذیریم که عاقله به نحو مذکور در متون فقهی مسؤول پرداخت دیه در قتل خطای محض باشد، چطور ممکن است در صورت فقدان عاقله و یا ناتوانی آنان در پرداخت دیه حتی در صورت توانمندی جانی باز هم هیچ گونه مسؤولیتی را برای وی قائل نباشیم و مسؤولیت پرداخت دیه‌ی جنایت وی را به عهده‌ی بیت‌المال بگذاریم.

بنابراین به اعتقاد نگارنده، متیقن آن است که تا زمانی که جانی توانایی پرداخت دیه را در قتل خطای محض و یا قتل که در حکم خطای محض است دارد، نه عاقله و نه بیت‌المال هیچ گونه مسؤولیتی نسبت به پرداخت دیه ندارند؛ همان طور که در تدارک خسارات مالی موضوع از همین قرار است. مهم‌ترین مستند نگارنده در این باره آیه شریفه‌ی «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الاتمام/۱۶۴) است. بدین معنی که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. به عبارت دیگر هر کسی مسؤول اعمال و افعال خویش است، بنابراین اگر خسارتی در اثر عمل و فعل کسی بر دیگری وارد شود، اعم از آن که خسارات مالی یا جانی باشد دیگری در تدارک خسارت وارده‌ی وی هیچ گونه مسؤولیتی ندارد، مگر آن که بر اساس عقد و قرارداد و پیمانی خاص که مورد توافق طرفین قرار

گرفته مسؤولیت به دیگری واگذار شده باشد و به اعتقاد نگارنده در زمان صدر اسلام اگر عاقله در پرداخت دیه مسؤولیتی داشته براساس توافق و قرارداد عرفی نانوشته‌ای بوده است که زندگی قبیله‌ای اقتضای آن را داشته و همه افراد خود را نسبت به آن متعهد می‌دانستند. البته اگر جانی در قتل خطای محض خود توان پرداخت دیه را نداشته باشد و با فرض مسؤول دانستن عاقله آنها نیز نتوانند دیه را بپردازند، اینجاست که بر اساس قاعده‌ی «لایبطل دم امری، مسلم» دیه‌ی مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

### ۵. دیه‌ی مقتول در صورت نامعلوم بودن قاتل

براساس ماده‌ی ۲۵۵ ق.م.ا هر گاه شخصی در اثر ازدحام کشته شود و یا جسد مقتولی در شارع عام پیدا شود و قرائن ظنی برای قاضی بر نسبت قتل او به شخص یا جماعتی نباشد، حاکم شرع باید دیه او را از بیت‌المال بدهد.....

برخی از کتاب‌های فقهی و منابع روایی بابی را به قتیل الزحام (کشته شده‌ی در ازدحام جمعیت) و من لایعرف قاتله یعنی مقتولی که قاتلش نامعلوم و ناشناخته است آورده‌اند، که معمولاً با استناد به قاعده‌ی کلتی معروف «لایبطل دم امری، مسلم» معتقدند که دیه چنین افرادی از بیت‌المال پرداخت شود.

شیخ کلینی در کتاب کافی روایتی را از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که فرمودند: «إن وجد قتیل بارض فلاة ادیت دیتة من بیت المال فإن أمير المؤمنين علیه السلام کان یقول: لایبطل دم امری، مسلم» (۷/۳۵۶) یعنی اگر مقتولی در بیابانی یافت شود، دیه وی از بیت‌المال پرداخت می‌شود. چرا که حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمودند: خون هیچ مسلمانی باطل و ضایع نمی‌شود.

در روایت دیگری، امام صادق (ع) نقل از امام علی (ع) می‌فرماید: «من مات فی زحام یوم الجمعة أو یوم عرفة أو علی جسر لا یعلمون من قتله فدیته من بیت المال» (شیخ طوسی: تهذیب الاحکام، ۱۰/۲۰۱) بدین معنی که هر کس در جریان ازدحام روز جمعه یا روز عرفة یا بر سر پلی بمیرد به طوری که قاتل وی معلوم نباشد، بنابراین دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

روایت‌های دیگری نیز قریب به همین مضمون در کتاب‌های روایی نقل شده است. فقهای عظام شیعه نیز در بحث دیات به این موضوع پرداخته‌اند و از جمله‌ی آنها شیخ طوسی (ره) است که می‌نویسد: هر گاه فردی در ازدحام جمعیت روز جمعه یا روز عرفه یا ازدحام بر سر پلی و محل‌های مشابهی که مردم در آن ازدحام می‌کنند، بمیرد و قاتل وی معلوم نباشد، مسؤول پرداخت دیه‌ی چنین مقتولی، بیت المال است. (همو، النهایه، ۷۵۳)

در ماده‌ی مذکور از ق.م.ا کشته شدن فرد را به طور مطلق و در اثر ازدحام بیان داشته و قید زمان و مکان مشخص ندارد، که به اعتقاد نگارنده مقاله هم این گونه است؛ بنابراین، اگر فردی در اثر ازدحام در ورزشگاهی یا در سالنی ورزشی کشته شود، موضوع از همین قرار خواهد بود و دیه چنین فردی باید از بیت المال پرداخت شود.

محقق حلی نیز معتقد است مقتولی که در ازدحام جمعیت بر سر پلی بزرگ یا کوچک و یا بر سر چاهی یا برکه و تالابی کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت می‌شود. (شرایع الاسلام، ۴/۹۹۶)

در جمع‌بندی این بحث باید گفت، ملاک اصلی مسؤولیت بیت‌المال، در محلّ بحث، آن است که ؛ ۱- مقتول در محل‌های عمومی یافت شود. ۲- علم به قاتل وی و حتی ظنی که موجب لوث<sup>۱</sup> شود، وجود نداشته باشد. در این موضوع زمان و مکان خاص موضوعیت ندارد؛ بدین معنی که قتل چه روز جمعه واقع شود یا روز شنبه و یا هر روزی از هفته و مکانی که باشد با داشتن دو شرط مذکور دیه بر عهده‌ی بیت المال خواهد بود.

## نتیجه‌گیری

از مباحثی که بدان پرداخته شد، نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. با توجه به آن که حمایت از جان انسان در شریعت اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بنابراین سعی و تلاش بر آن است تا به أنحاء مختلف خسارات جانی وارده به اولیای مقتول تدارک دیده شود و این سعی و تلاش در قاعده کلی منیعت از

۱. لوث به علامت، قرائن و نشانه‌هایی گفته می‌شود که موجب ایجاد ظن و گمان به ارتکاب قتل، توسط متهم

روایات معصومین علیهم السلام که فرموده‌اند «لایبطل دم امریء مسلم» تجلی یافته است؛ بنابراین، روایت مذکور را می‌توان اصلی‌ترین و یا شاید تنها دلیل پرداخت دیه‌ی مقتول از بیت المال دانست.

۲. در قتل عمده عدوانی که بدون تردید حکم اولیه آن قصاص است؛ در شرایطی که جانی با اقدام خود مانع استیفای حق قصاص شود و تا زمان فوت این امکان برای اولیای دم مقتول به دست نیاید، دیه به عنوان جایگزین قصاص ثابت می‌شود. به اعتقاد نگارنده درست است که ثبوت دیه بر عهده بیت المال در چنین فرضی پس از مرگ جانی خواهد بود، اما چنان چه جانی در معرفی خود به حاکم به منظور اجرای حدود شرعی استکفاف کند و مالی هم دارد، دلیلی ندارد اولیای دم مقتول ملزم باشند که برای تبدیل قصاص به دیه تا زمان مرگ جانی صبر کنند.

۳. حکم استثنایی که در ماده‌ی ۲۳۶ ق.م.ا آمده است و بیشتر قریب به اتفاق فقهای عظام بدان فتوا داده‌اند و طی آن قصاص و دیه از مرتکب قتل عمد ساقط می‌شود و مستند آن فقط یک نقل و روایت مرفوعی است که حکایت از قضاوت این گونه‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام دارد، به دلیل مخدوش بودن روایت هم از حیث سند و هم از نظر متن و هم چنین به دلیل آن که لازمه اجرای حکم مذکور ضایع شدن حقوق الناس است، به اعتقاد نگارنده عادلانه به نظر نمی‌رسد و حتی نظر غیر مشهور مبنی بر آن که ولی دم اختیار دارد یکی را برای قصاص برگزیند، منطقی به نظر نمی‌رسد. بر این اساس قصاص از قاتل اصلی که همان مقرّ دوم باشد، ساقط نمی‌شود تا چه رسد به این که بگوییم باید دیه مقتول از بیت المال پرداخت شود.

۴. به زعم نگارنده، در قتل غیرعمدی اعم از شبه عمد و خطای محض، جانی، اولین کسی است که در تدارک خسارات ناشی از عمل خویش مسؤولیت دارد، چرا که آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وُزْرَ أُخْرَى» (النعام/۱۶۴) بدان صراحت دارد مگر آن که بین جانی و دیگران پیمانی منعقد شده باشد و براساس آن پیمان بتوان دیگری را مطابق با آن عهد و پیمان به صورت جزئی یا کلی، مسؤول جبران خسارات دانست. از آن جا که روایت‌ها وارده درباره‌ی مسؤولان پرداخت دیه ناظر به شرایط اجتماعی، عرفی و حتی اقتصادی زمان صدور روایت‌ها بوده بنابراین، با تغییر شرایط می‌توان در نحوه‌ی استیفای

حق اولیای دم تغییراتی را ایجاد کرد؛ به عنوان مثال در مواردی که حاکم اسلامی آن هم به دلیل ناتوانی جانی مسؤول پرداخت دیه می‌شود، شایسته است راهکارهای جدیدی، مثل پرداخت تسهیلات بانکی دراز مدت به جانی از صندوق خاصی که بدین منظور تأسیس می‌شود و یا بهره‌گیری از صنعت بیمه را در نظر گرفت.

### فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- حر عاملی: وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه (الاسلامیه)، تحقیق شیخ محمد رازی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- ۱- -----: تفصیل وسائل الشیعه (آل‌البيت)، مؤسسه آل‌البيت (ع) لإحياء التراث قم المشرفه، چاپ دوم ۱۴۱۴ هـ. ق.
- ۲- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی): قواعد الاحکام، تحقیق و ناشر، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ. ق.
- ۴- -----، ارشاد الأذهان إلى احکام الايمان، تحقیق: فارس الحسون، جامعه مدرسین قم، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۵- -----، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، تحقیق حسینی و یوسفی، انتشارات فقیه- تهران، چاپ اول ۱۳۶۸
- ۶- -----، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، تحقیق کرمانی، اشتهاردی و بروجردی، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول ۱۳۸۹ هـ. ق.
- ۷- حلی، احمد بن محمد بن فهد: المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، تحقیق، مجتبی عراقی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- ۸- حلی، محمد بن ادریس: السرائر، تحقیق لجنة التحقيق، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، چاپ دوم ۱۴۱۱ هـ. ق.
- ۹- حلی، نجم‌الدین جعفر بن الحسن (محقق حلی): شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تحقیق، سید صادق شیرازی، انتشارات استقلال- تهران، چاپ دوم ۱۴۰۹ هـ. ق.
- ۱۰- صادقی تهرانی، محمد: تبصرة الفقهاء علی تبصرة المتعلمین، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپخانه اسماعیلیان، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ. ق.
- ۱۱- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، (شیخ صدوق): من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین- قم، چاپ دوم ۱۴۰۴ هـ. ق.
- ۱۲- طباطبایی، سید علی: ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل (طبق) مؤسسه آل‌البيت (ع) للطباعة و النشر، چاپخانه شهید- قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.



- ۱۳- طوسی، محمد بن حسین بن علی: النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، دارالاندلس- بیروت، افست انتشارات قدس- قم، بی تا
- ۱۴- -----، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه، دارالکتب الاسلامیه- تهران، چاپخانه خورشید، چاپ چهارم ۱۳۶۵.
- ۱۵- -----، الاستبصار، تحقیق سید حسن خراسانی، دارالکتب الاسلامیه، چاپخانه خورشید- قم، بی تا
- ۱۶- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی): مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپخانه یاسدار اسلام، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ. ق
- ۱۷- -----، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، تحقیق، سید محمد کلانتر، انتشارات داوری، قم، چاپخانه امید، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۱۸- عاملی، شیخ بهاء الدین: الجامع العباسی، مؤسسه انتشارات فراهانی- تهران، بی تا
- ۱۹- العکبری البغدادی، محمد بن النعمان (شیخ مفید): المقنعه، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین یقم، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۲۰- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق، علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه - آخوندی، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- ۲۱- محمدی ری شهری، محمد: میزان الحکمه، نشر دارالحدیث، قم، چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۲۲- مکی عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول): اللمعه الدمشقیه فی فقه الامامیه، تحقیق علی کورانی دارالفکر- قم، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ. ق
- ۲۳- موسوی خمینی، روح الله: تحریر الوسیله، مؤسسه النشر اسلامی التابعه لجماعه المدرسین یقم، بی تا.
- ۲۴- نجفی، محمد حسن: جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق شیخ محمود قوچانی، دارالکتب الاسلامیه، چاپخانه مروی، چاپ دوم ۱۳۶۷.